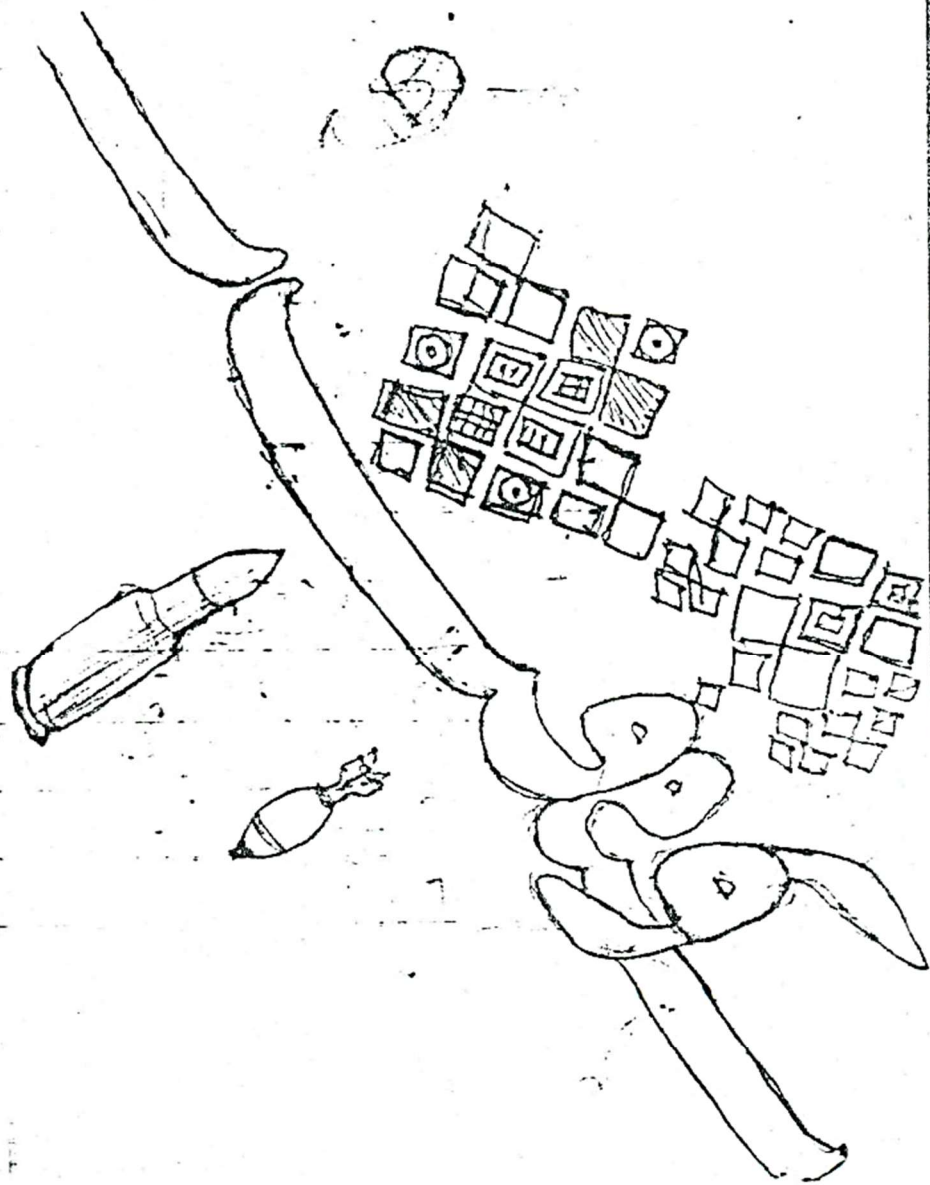


۶۵۰ هزار ۵۰۰
دو سینه

ساعت ۸، ۵ رتبه تفرق، بسیار درنگید و در آن وقت
شهر روز. ساعت ۹، بهر آنکه در آن وقت (انتهای) و توی چند
برادران، محترم و اعیان مشتمل بر آن که قرار بدینست
(در نزدیکی) و آنرا در آن وقت که جاده (از) شهر است
پس (از) عبور از آن (چند متر) در آن وقت که در آن وقت
و در آن (میدان) و در آن (میدان) و در آن (میدان) و در آن (میدان)
ترکش بود که از آن (میدان) و در آن (میدان) و در آن (میدان)
ترکش (نزدیک) و در آن (میدان) و در آن (میدان) و در آن (میدان)
بودیم که (از) آن (میدان) و در آن (میدان) و در آن (میدان)



(تذکره) که در این کتاب مذکور است
 که ملایک را به نامی از بی از برادران پادشاه که در آن نزدیکی مستقر بودند
 کمک گرفتیم پس از آنکه از راههای برادران چند صد متری جلوتر
 رفتیم (میل) تا به خندق (در بین) بندر رسیدیم بودیم از برادر پادشاهی
 که اکس نیز سرور بودیم خاکریز فتنه و جنگ بجا منطقه را
 شناسایی کردیم بعد از آن چون منطقه استقرار بسیار مهم بود
 با ضیاع های زمانی و ۸۲ و ۹۰ مکتوب بدیدیم که دهانی که بودیم یک
 خمیده زمانی با کمانی سرمان منفرد شد و بعد از آنکه ترکش آتشمان
 را از آن نشانه میکرد و حرأ از منطقه حادثه از نزدیک که به اطمینان خود را بخیر
 گذشت. مانند های دشمن (از چند صد متر) پیدا بودند پس چگونه با بد قوای
 مانع از آن بودیم تا به جوی بعضی از قوای دشمن که مشغول وقت را کند
 در پشت خاکریز خندق بودند معلوم میشدند. ترسوها (بزدل)

در منطقه اشغال شده را بین گذارنی کرد و در خندق
 یکین است طبع حواله مسیاه خندق (از خندق بر خاک مینویسند)
 را به بعضی در آورده اند البته چه میخواهند و در آن
 دارد که (ایم) داریم بیاییم هزاره های که در آن
 گور آنها را می بینیم و در آن از مشرک است نه در آن گور
 در آنجا هستیم بله بعد از آنکه بیاییم به خاکریز
 و از آنجا به راه خودمان بیاییم که در آنجا
 زمانی که ما آنجا آمدیم و در آنجا بودیم
 پشت خاکریز وضعی که بودیم خود را با آنجا
 بودیم به زمین آوردیم و در آنجا که تا به
 از آنجا که در آنجا بودیم و در آنجا که
 بسیار ترسیدیم و در آنجا که در آنجا
 است و در آنجا که در آنجا

۶ ر ۱۱ ر ۶ (۴) سه شنبه

در این روز است که سر از آفتاب ۵ روزه در منطقه پخش
میکنیم. ساعت ۱۵ بود که برگه ها پخش امضا شد و
سوار کامیون شدیم تا به شیراز میشتیم

۷ ر ۱۱ ر ۶ چهارشنبه

سر از سافری خسته کتبه ساعت ۷ صبح چهارشنبه
با به تهران شلوغ شدیم. لکری که بوی از جیب می آید
و بقول معروف نه فستاد و نه شک عمو کند
هر کسی به طینت خودی طند
بله قولی با اینحال بعضی از مردم رنج دیده در خست کیده

ما وضع جنگ بزرگی فکیر نرزمندگاه خودشان در
هفته و هفت ماه از سال خود را ای این
جنگی زمان در منطقه ها نبرد هستیم. هم اکنون
صبح تهران یمنی را طبعی کنم و ما جوار اعراد
بودی کاغذ آوردیم. الان در این قسمت از نمک
از تهران (شهر) را به تهران (شهر) در منطقه
احتمال حادثه از میبود از این قسمت که در آنجا
صمیمی ترند ولی اینجا...

شنبه ۱۷ ر ۱۱ ر ۶۰

در خرم روز خرمی است که در شهر دلمی قرار می گیرد
بچه ها که از شهر دلمی ۸ صبح برای رفتن بلیط (بهره)
به راه آهن رفتیم. پس از آن بلیط قرار شد به راه
بهره

خودش که دستار بود بر برای انجام کارهای ادارای مشاغل با کارنامه
بازار رستم که نزدیک عت ۱۲ بود که از سردار مشرک به خانه آمدیم
و چون که گامه کردی خود، بهری نیز به آملایه رس (دایه عسکری) زدم
که در این وقت بود که بیاد رستم افتادم چیزی به آملایه بود که خیال
با محله خود را به راه آهن رساندیم

کیشنم ۶۰، ۱۱، ۱۸

مذکر قطار عذرا و روز یکشنبه راجد حسن راه آغا خان بریم

ساعت ۵ هائیک تر دیکر سلفی کچان کجیرو بودیم که خواهرهایم را از آن
مورد از آنجا برد بطوریکه شیشه ها را قطار از داخل در آنم و مطلوب
متفلس سر از آن و بخار شوفاژها را قراضه قطار بخ بسته بود

خداوند را که مرا که توان مرا خنده بودیم و خنده را که شوم در قطره آب
از خانه رانده و دوتای دارد از میوه یک شایم یک سر را خنده
بتمام معنی بودیم. بعد از ساعتی در شهر ماندن) بخیرین به خطبه
نمایانده بود که غار منقطع شدیم و او از این هزار را بعد از خنجر
در سنگر مسل کردیم. و امروز نیز بهر بخور بد به شب رسیده

دوشنبه ۱۹، ۱۱، ۶۰

صبح عت ۱۷۵ روزنگ زدند برای کار گفتو از اعراس. بعد از آن تله چاهی
منور بخاطر اندک کسی چنانچه بیلو بیابید در اثر تله در این
تله بعد از یادگار ایجاد میشود و اگر کسی و یا نفری آنرا حوالی
باشد دیر شود البته این تله منورها بسته در شب سرد است
دلریزد. بهر حال بعد از ظهر عت ۱۷۵ با همراه چند تن از

پیچ چهار پست فندقی و تنی چند لوز سربازان به جلوس خاکریز
 روانه شدیم صد و پانصد و پنجاه متری جلوس رفتیم. من به اتفاق
 دو نفر دیگر غمره در تائین آرمایی بودیم که مشغول کار گذاشتن
 تله بود در خلاصه کنیم علی بنی به همین کار مشغول بودیم که کار تمام شد
 و سبب دست برگشتیم. و با پای و وز و اتفاق مال درستی نیفتاد بجز
 تک خمپاره و تیر چهار مستقیم و گاهی نیز پوچخانه که گاه شلیک میکردند
 و اما بعلت سرما خورگی که در قبل ذکر کردم و این مأموریتی که انجام
 دادیم یک تنه و از زردی که در غروب ازین صحنه جدا شدیم
 سرنگهای شوری بنمنا صدایم نیز عوض شده بود بعد از چند دقیقه
 صحبت میکردم صدادر سرم می پیچید و گویی حزن بیک محلی در
 منم سکونند. البته بعد از آنکه بعد از رفتن و با تیر و پیچ

یکی تو گری در بری هم عضله رمه لای قوس و کسبه حالم بهرور ریاضت

۶۲۹/۱۱/۶۲۹

دیسب نیز مثل حشر پست خاکریز سکوتی فراتر از شهادت قبل
 در منطقه حاکم بود در پی این سکوت که علامت حرکتی از طرف
 فندوران میباشد قرار بر این شد که در رأس شب یک
 آتش تهیه از انجام دهیم که به ظاهر نشان دهیم که ما بخواب
 و جرات نیک بلینیم که به امعلا ح نظامی به این عمل نظامی
 سکونید. این آتش تهیه قرار بود به مدت ۱۰ الی ۱۵ دقیقه
 ادامه داشته باشد. تمامی سوارها، ترابز، تاک و تفنگ و توپخانه
 و خمپاره اندازها و غیره در این آتش تهیه شرکت داشتند.

چیده دقیقه از زمان این وقت نمانده بود که جواب این حرکت ما
 از طرف بعید داده شد. از ساعت ۹ تا ۱۰ بر سران کشت
 میبارید مثل این بود که مجاری آن گلوله ها را کاش و تانکها و خمپاره های
 ۸۲ و ۱۲۰ و کالیبرهای ۷۵ و ۵۰ تیربارها را کاش از آن
 فرد میرکیت. در همین ضمن اصابت خمپاره به سیم تلفن که ما بین
 سنگد استراحت و درگاه نگهبانی است قطع ^{باعث شد} میشود. و ما نیز
 در باطله با نگهبان ندانستیم. چند دقیقه از نگهید که ما یکی از نگهبانان
 که این صحنه را می بیند به سگرمه آمد. و او سرایای او غرق در غرق
 بود و در صدرش گلوله ها را خون و اصابت ترکش ریزی دیده میشد
 آستین او ترکش خون آلود بود و دستهایش از کار که در پشت

بخون شسته است. بدون اینکه لحظه ای آرام بگیرد شروع به حرکت
 ج ج. جناب سردار بچه ها را تترکش خوردن.
 پس از این سوال کردیم که چند نفرند در اینجا گفت:
 ده تا نه یا نه و ده نفر. ده نفر. آن را فتح فتح خودم دیدیم
 ملا فاضل فرمانده دسته و گروهان دسته حاضر شدند که به خاکسپاری
 چند نفر از بچه ها نیز آگاه میگفتند. در این حال هنوز آتش
 بر سرمان فرد میرکیت.
 یکی از آنهایی که ترکش خورده بود ایستاد. ترکش به جای دست
 را که میب کتی داده بود. ماسه ها را و سربازها بود که دو هفته به
 پانای خدمتشان داده بود. در حال نفوذیم که در سگرمه ای حی
 مغول نگهبانی بود خمپاره ای بر روی ما پلشت آهنگی که هستف. درگاه

شکل میداد فرود آمده و موج انفجار و ترکش این خیمه آسپیدی
 به او میرساند. عینک خیمه باعث پاره شدن پلیست شده و لبه تیز آن
 چنان بر زانو او اثر میگذارد که یک گوی عمیق بطوریکه یک پیاز در
 میان بگیرد ایجاد می کند و ترکش کوچک دیگری زیر بغل چپ او را نیز
 صدمه می رساند. وقتی برای کمک رفتم او را بروی برانکاردی دیدم
 که چو نفر ~~محل~~ می کند. در نزدیکی بهیله که نوه های مرقف شدند
 بلک فرمانده مان بابک باز جیبی خواستیم که پایش را ببندیم
 وقتی زیر پایش را گرفتیم که معده ای بلند کنیم تا همان مقدار نزدیک
 یک لیتر خون لخته شده از زیر شلوارش ریخت و بوی خون آن شب
 چنان ما را لرزاند بود که گویی از خود بیخود شده بودیم و چنان خشم

خدا در ما تسلیم یافته بود که هر اس از هیچگونه حادثه ای در میان
 نمی گذشت.
 خلاصه با هزار رحمت پایش را بطور موقت با نسبان کردیم.
 حال دنبال نفر دوم می گشتیم که خودش از خاکریز آمده بود و
 آمبرانس نیز حاضر بود پس از آن هر دو را به بهداری لشکر
 اعزام کردیم.
 بلم خدا با ما است وقتی خیمه بزرگ سنگزنگجانی اهراب
 کند و ترکش عمار آن نتواند کاری بکند و اتفاقاً باید گفت که خدا
 بکشد که ماری کند کارش است.

مسئولیت و نظارتی بایستی بکنیم و سبب کذب و باطل بود و همیشه
قرار بر این بود که یک ربع به عت ^{نیمه شب} ۴ گانه یا کجش و نظارت را بیدار کنم

سر مشیر این کار را انجام دادم و برای استراحت به سنگر خود بروشتم

همروز خوابم نبرده بود که صدای انفجار شدیدی سنگر را به لرزه درآورد

و در این موقع از خفا رسیدم متوجه شدم که گلوله از جا کالیبر ۱۰۰

در نزدیکی سنگر منفرجه شده . بلا فاصله خود را به میرون از

سنگر رساندم که بایستی غریزاً قابل تصرفی مواضع شدم .

بله در یک متری سنگر جان مانین ایضا در حال استراحت بود

و باز هم خواست خدا این بود که ما از زیر سایه رحمت خود حفظ ماندیم

چون این گلوله که به فاصله ۸۲ م برود بود بر کمر مانین ایضا اصابت

کرده بود و سینه ها را آتش مثل خشم زبانه می کشید . ولی چه خشمی ؟

المر این سینه ها کمی بلندتر می شد دیگر حساب ما پاک بود چون

در این موقع سبب سینه ها را آتش بهترین دلیل برداشتی بودن

که اگر دشمن بطرف ماست و باعث میشد که آتشی چون سیل

بر ما برسد .

خوشخانه ۲ بیت ۲ لیریکا را که قبل از آب خوردن میگزیدیم

جگور دستمال بود . بلا فاصله من و یکی دیگر از همسنگرها شروع

به ریختن آب بر روی مانین کردیم که پس از اتمام آب

سینه ها نیز فروکش شد . (آیا مانین دیگر مایه نشد ؟)

76K

1997-1998

۱۔ اسباب

٩٠ / ١٢ / ٢٢ هـ

سید الشہداء علیہ السلام

پدر و مادر، سلام بر شما. شما را یک عمر تشکر، در پروردگار فرزندان و سحر و جادو هم آوردن.

آب انبساط و گرمی و درجه حرارت مضافه آن را در دفعه نخست

پیرم و مارم . این نامه ها و خبر است خوشحال گشته خبر که ندانم . حق و ظفر را میدهد .

سر بزرگ امام زمان (عج) اکابر و مبارکین و نامای جان در کتاب حضرت پیامبر (ص) نفس

به میانه میزدانید.

حوت: بهترین است مقداری زنگ و صبر بیشتر صواب است نیم - آگری قدی و غیره قدری که مقدار در پیش و در وقت

بنی بستر است نهان در میان ما رسید . این شاید آخرین نامه ای باشد که میرزا در این شهر

بهاره و بارها با هم می‌راند و دیگر دانسته باشیم.

در حال اکنون وقت بر میزند و جنگجوی است با عزیزی رنج و دلی استوار و ایمانی که بسیار است.

در راه او و خوری او به مبارزه ادامه میدهم. از خداوند میخواهم که در این مبارزه

ما را یاری کند و در اینجا دست قدرش و یاری او آرزوی تمام ماست. ای دعا که شمع
که بیستونه و بار همراهی ماست هرگز نماند بخوابد از این دعا

در پانزده روزگی شاه را حافظ میگویند. مادر جان ان شاء الله که میریزد و سر از برادر هم گشت

بدر جان دیگر احتیاجی به سفارش نمی داریم. خودمان همه چیز را بهتر از من میدانند. این حد اقل

خود را که مادر را ناراحت نکنند. به امید خدا به زودی به شما ملحق می شویم

لطفاً بفرستید خداداد به رفیع شجاعت نصیب من شد شوق جواهری که از شما دارم این

صبر و تحمل را فراموش نکنید. خدا را از چوکی شما سلام میطلبیم.

راستی وضعیت نامهار نیز نزد عطا الله است ام و یکدیگر که جدیداً اندیشه ام راه دارم. هرگز که

زودتر به تهران رسید به همان عمل کنید. برادر من صبح و عصر دعا را سلام میفرستد.

لطفاً دانسته سلام میفرستد. از دوای وکی و زن داکتر و دکترانم خدا حافظ کنید و سلام برسانید. مادر یک سلام برسانید.

عزیز را سلام برسانید. خاله اعظم را نیز سلام برسانید. در پانزده روزگی به حافظ میگویند.

والله

عزیزان من با خانواده سلام برسانید. خدا را رو خدا سلام بدار.